

سید محمد ثقفی

منبع :

مجله حکومت اسلامی ، شماره ۲۱

به بهانه ۱۴ مرداد سالروز صدور فرمان مشروطیت

در يك نگاه عذر و مستند كافي براي تصويري اسلام‌گرا از شخصیت مطرح دوره مشروطه، عبدالرحيم طالبوف وجود ندارد، به‌ویژه اگر عمده مستند، نوشته‌هاي كسي چون فریدون آدمیت باشد و از این‌رو نمی‌توان طالبوف را قرین فقیه‌ي والامقام چون آیت‌الله نائینی، در جبهه اسلام‌گرایان قرار داد، اما از منظري دیگر که کاملاً نیز مهم و راهگشاست، توجه به شخصیت‌هایی است که دیگران سعی دارند گاه با تحریف و یا حذف برخی از ابعاد زندگی و شخصیت‌شان، آنان را مال خود کنند. از این دیدگاه، چنانچه با پرهیز از جزمیت‌گرایی و مطلق‌اندیشی، سعی کنیم شخصیت‌های علمي، سياسي، ديني و ملّي خود را معرفّي کرده و ابعاد مثبت و منفي آنان را فارغ از تعصّبات تحليل کنیم، سرمایه‌های فراواني را که هویت ملّي و ديني ما را تقويت مي‌کند به دست خواهیم آورد. و این نکته‌اي است که چه بسیار مورد غفلت قرار مي‌گیرد. کما اینکه در نگاه نویسنده محترم نیز "آدمیت" گرچه سکولار و فراماسون است و قابل احترام نیست اما به عنوان نویسنده‌اي که مجموعه آثار او در نهضت مشروطیت، مورد استناد موافق و مخالف قرار مي‌گیرد؛ طبعاً به کلي نمی‌توان آثار وي را حتي با دید انتقادي نادیده گرفت. نویسنده محترم در این مقاله تلاش کرده است از منظر دوم به "ملّا عبدالرحيم

طالبوف " نظر افکند و وي را در جرگه
اسلامگرايان معتدلي چون ميرزاي نائيني قرار
دهد.
حکومت اسلامي

حادثه انقلاب مشروطيت در تاريخ اجتماعي ايران، پديده نوظهوري بود که افکار و اندیشه‌ها را از ريشه و بن، سخت تکان داد و تار و پود اجتماعي کشور را دگرگون ساخت. در اين حادثه، گرچه ظهور انقلاب، از کتک زدن يك بازاري (قندفروش) آغاز شد، [۱] اما ريشه‌هاي آن، پيشاپيش در افکار و اندیشه‌هاي متفکران نوگرا وجود داشت و دهه‌ها جلوتر از حادثه بازار، در ذهن و اندیشه ايراني، فکر تحول و دگرگوني اجتماع و ايجاد نظام پارلماني، محدود کردن قدرت سلطنت، پاليزه کردن اندیشه سياسي طرح نوين يك فلسفه سياسي مطرح بود. [۲]

مهدي قلي‌خان هدايت، در آغاز کتاب خود، "تصويري از ايران" ارائه مي‌دهد که گوياي وضع پريشان جامعه، بي‌نظمي امور، ظلم و تعدي و انتظار وقوع يك حادثه اجتماعي در تحول اوضاع را حکايت مي‌کند. او مي‌نويسد:

"ايران را بي‌ساماني و پريشاني فرا گرفته، روس از يك سو مي‌کشد و انگليس از يك سو. ترکيه هم سري توي سرها درمي‌آورد. دولت يکجا ۵/۲۲ ميليون روبل (درصد پنج) يکجا يازده کرور تومان (درصد چهار) به دولت روس مقروض است، دويست و نود هزار ليره به انگليس.

گمرکات وثيقه قرض است. خزانه، خالي و دولت محتاج پول.

بالمقاطعه حکام پيشکش به شاه و سهمي به صدور و مبلغي به اجزاي دربار و صدراعظم مي‌دهند و مي‌روند به بخت و اقبال يا قوه تعدي که چه وصول کنند.

به انواع اسامي، از رعيت نقد و جنس گرفته مي‌شود. از مردم، آنکه در شمال است خودش رابه روس بسته، آنکه در جنوب است به انگليس. وزراء چشمانشان به دهان "سفارتين" است. مردم بازاري که خارج از اين بازي هستند، خشم‌آلود منتظر دست غيب‌اند. شاه مريض است و گرفتار به درد خود. رجال دولت، همه در فکر منفعت، فکري که در هيچ کله‌اي نيست، فکر مملکت است. اگر چند نفري هم در اين فکرنند، مغلوب اکثريت‌اند. مردم، چيزهايي شنیده‌اند و آرزوهايي در دل دارند. بُمبي در سينه‌ها مخفي است، تا کي بترکد. [۳]

طبيعي است که پيشقراولان اين نهضت اجتماعي، اندیشه‌ورزان روشن‌فکر و عالمان نوآنديش بودند. نوشته‌ها و مکتوبات سيدجمال‌الدين، ميرزا ملک‌خان، عبدالرحيم طالبوف و همين‌طور شيخ هادي نجم‌آبادي، ملاعبدالرسول کاشاني و از همه مهمتر علامه زمان، آيت‌الله شيخ محمدحسين نائيني، در تحول و دگرگوني اجتماعي، نقش بارزي داشته‌اند.

اینها، در برابر تجرگرایان دینی و افراطگران غربزده، خط "اعتدال" نوینی را ارائه می‌دادند.

سه جریان

می‌توان گفت، تاریخ ایران، در آن دوره از وجود سه اندیشه اجتماعی برخوردار بود:

۱- جریان تجر و جمود که هر گونه تحول و دگراندیشی را "بدعت" می‌شمردند؛
۲- شرق‌گرایان سوسیالیست مانند آخوندزاده و جریان چپ و غرب‌زدگان انگلوفیل مانند میرزا ملک‌خان؛

۳- جریان اسلامی - ملی سیدجمال‌الدین و شاگردانش از جمله میرزای نائینی از جناح اسلام‌گرا، عبدالرحیم طالبوف از جناح روشنفکران.

این گروه سوم، بیشتر خط "اعتدال" را دنبال می‌کردند و همواره اصلاحات را در مسیر "نه شرقی و نه غربی" پی می‌گرفتند. با همه گونه سلطه بیگانه ستیز داشتند و از تسلط فرهنگی و سیاسی دولتهای بیگانه و اجنبی نه تنها تنفر داشتند بلکه به سختی با آن مبارزه می‌کردند. و در سلوک و روش مبارزاتی نه تنبل بودند و نه خشن و قهرآلود. راهی میانه، منطقی، عمیق، استدلالی و آگاهانه را در پیش گرفته بودند.

تبلور این خط فکری (اعتدال) را می‌توان در نوشته‌های علامه نائینی و عبدالرحیم طالبوف دنبال کرد. مشترکات فکری، اسلوب مبارزه و پیشنهادهای اصلاحی این دو اندیشمند تحول‌گرا، چنان عمیق است که آدمی را به شگفتی وا می‌دارد.

گرچه نویسندگان چپ‌گرا به مانند "باقر مؤمنی" [۴] و "فریدون آدمیت" [۵] تلاش دارند که طالبوف را یک ماتریالیست تجربه‌گرا، معرفی نمایند، اما او، حقیقتاً یک مسلمان دینداری است که جهان خلقت را (مطابق اندیشه زمان خود) عالمانه می‌فهمد و باور دارد. بارها در کتابهای خود، به اصالت اعتقاد به خداوند و سنن هستی، اعتراف می‌کند. اوبه‌صراحت می‌گوید:

"گرداننده جهان و مدیر کارخانه امکان، عزم بشری نیست، سابقه نامعلوم یا تقدیر الهی است و همان تقدیرات، عبارت از قانون خلقت است که در هیچ مدار از موضوع خود، تخلف نمی‌کند. مقدر است که از هر کس چه فعل آید، درخت مفلّ نه خرما دهد و نه شفتالو. اما اگر عزم بشری توجه به تربیت درخت شفتالو نماید، درشتی او را به انار ساده می‌رساند و اگر بخواهد از درخت شفتالو، انجیر بخورد، چون مخالف قانون خلقت یا همان "تقدیر" است عزم او باطل و سعیش عاطل گردد". [۶]

انگار که استاد مطهری است که در "عدل الهی" و "انسان و سرنوشت" نظام خلقت را تفسیر

می‌کند و روند کارهای انسان را بر مقتضای قانون علت و معلول توجیه می‌نماید. طبیعی است که این، اعتراف همه دینداران است که جهان خلقت را همان فعل خداوند و تقدیرات جهان را همان "سنن و قوانین طبیعی" تفسیر می‌کنند و دقیقاً این همان "توحید افعالی" است که هر دانشمند مسلمان آن را قبول دارد و باور می‌کند.

به هر حال، مقایسه آرای این دو دانشمند و متفکر مسلمان (نائینی و طالبوف) در نهضت مشروطیت، آدمی را به عمق مفاهیم زمان و خواسته اصلی رهبران، آگاه می‌سازد، و ایجاب می‌نماید که با ترسیم خطوط فکری آنها، تصویر روشنی از خط "اعتدال" اسلام‌گرای رهبران مشروطه، ارائه شود که خود، الگویی برای رهبریت فکری نسل‌های بعدی و خوانندگان آثار صدر مشروطیت ایران خواهد بود.

رهبری عالمان دین در نهضت مشروطیت

سنت فلسفه عقلی در فرهنگ خاص اسلامی - ایرانی، اصل اجتهاد در نظام شیعی، و بنیاد عرفان از منابع تفکر ایرانی، سه عاملی بودند که هر کدام ذاتاً می‌توانست حاملان این اندیشه و روش را در تحولات عصری، پیشگام سازد و در اوضاع خاص تاریخی، تجدد و تحول‌پذیر نماید و اهل حکمت و عرفان را در درک روح زمان و عناصر تحول تیزهوش کند.

دقیقاً این سه عامل بودند که انگیزه رهبری نهضت مشروطه را در عالمان دینی و مرجعیت شیعه، تهییج می‌کردند. چنان معروف است که وقتی از مرحوم آیت‌الله خراسانی، مرجع مشروطه‌خواه و آزادی‌طلب زمانه، در مقابل مخالفت مرحوم آیت‌الله سیدکاظم یزدی، سؤال شده بود که چرا و به چه انگیزه‌ای رهبری نهضت مشروطیت را عهده‌دار شدید؟ فرموده بود:

"زمان و عصر ما، در آستانه تحول است. دیر یا زود تحولات سیاسی و اجتماعی رخ خواهد داد. اگر عالمان دینی که ادعای رهبریت جامعه اسلامی را دارند، یا باید خود زمام فکری نهضت را به دست بگیرند و یا از ادعای خود، صرف نظر نمایند، و گرنه، دیگران (و بیشتر اندیشمندان لائیک) این مهم را انجام خواهند داد." [۷]

آری درک روح زمان، تشخیص جایگاه اجتماعی و سیاسی، احساس مسؤلیت در برابر جریانها و حرکات فکری و سیاسی، شرط عمده مرجعیت و رهبریت دینی است و گرنه "با مدعی بگو که راحت بدار ما را!"

با چنین انگیزه‌ای است که مرحوم نائینی قدم به عرصه اصلاح اجتماعی می‌گذارد و در

دفاع از مشروطیت به عنوان رایزن فکری بیت آیت‌الله آخوند خراسانی، و تئوریسین جناح اسلامی، رساله ارزشمند "تنبيه الامة و تنزیه المله" را که کتاب جامعی در "اصول حکومت اسلامی" است، تحریر می‌نماید.

بیوگرافی علامه نائینی(ره) (۱۳۵۵ - ۱۳۶۵.ه.ق)

او، به حق، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های بیدارگری در جهان اسلام است. وی تحصیلات نخستین خود را در نائین، انجام داد و سپس به سال ۱۲۹۲ هجری به اصفهان آمد و ۷ سال در آنجا زیست و تحصیل کرد.

آنگاه در سال ۱۳۰۳ به عراق رفت، تا سال ۱۳۱۳ در سامرا نزد میرزای شیرازی بزرگ و دیگر مجتهدان به تحصیل ادامه داد. نائینی در اواخر حیات خود، در سامرا محرر میرزا بود. در همین دوران است که او با اندیشه‌های سیاسی سیدجمال‌الدین اسدآبادی آشنا می‌شود و بعدها، در بیت آیت‌الله خراسانی رایزن سیاسی - فرهنگی او می‌گردد. شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد:

"نائینی نزدیکترین مشاور آیت‌الله خراسانی در زمینه انقلاب مشروطیت بود. در خلال همین دوران است که نائینی کتاب مهم خود را در باره مشروطیت" نوشت. این کتاب "تنبيه الامة" در تأیید مشروعیت نهضت مشروطه است و مورد تأیید و تقریظ دو رهبر روحانی نهضت، آخوند خراسانی و ملاعبداللّه مازندرانی، می‌باشد". [۸]

منورالفکرها

اصطلاح "منورالفکر" معادل واژه انگلیسی Enlightened، بر روشنفکران ایرانی در دهه پیش از انقلاب مشروطه، اطلاق می‌شد. اینان، همانند روشنفکران فرانسوی، گمان می‌کردند که در برابر نوعی طرز تفکر تاریک و منسوخ و نوعی نظام حکومتی منحط و ستمگر سر به شورش برداشته‌اند و تنویر افکار و روشنگری را وظیفه خود می‌دانستند. [۹]

به زعم بسیاری از این جماعت "منورالفکرها" خصلت روشنفکری با دین و دینداری سر سازگاری دارد و نمی‌توان آن دو را در یکجا گرد آورد!

"تغییر ساختار اجتماعی چه با اصلاح تدریجی و چه با انقلاب، در هر حال، با اراده و اقدام انسان صورت می‌گیرد. به این دلیل، در مواقعی که ضرورت تغییر پیش می‌آید، این پرسش که

"چه باید کرد؟" به صورت حادی مطرح می‌شود. در زمانه مورد بحث (مشروطیت) اندیشه‌ورانی که سپس به نام روشن‌اندیشان معروف شدند، چنین احساس می‌کردند که

پاسخهای بسیار روشنی برای این پرسش (چه باید کرد) در آستین دارند. دست برداشتن از خرافات، تعصبات کهن و معتقدات بی‌پایه، بهره گرفتن از نتایج علوم طبیعی که پرتو آن تمام صحنه طبیعت را روشن کرده است و جاری کردن اصول ساده و کلی این علوم در عرصه زندگی فردی و اجتماعی انسان، و در یک کلام، گرایش به اندیشه روشن جدید، در مقابل تیره‌اندیشی قرون وسطی، حل مشکلات اجتماعی، فکری انسان را به عهده دارد." [۱۰]

این قوم، چنین تصور داشتند که چنین اندیشه‌ای با تفکر دینی و باور دینداران، چندان سازگاری ندارد و از این موضع بود که به جنگ اعتقادات مذهبی می‌رفتند و طبل ضد دینی می‌زدند و در نوشته‌های خود، بانگ بی‌دینی سر می‌دادند. نوشته‌های فتحعلی آخوندزاده و کاسه‌لیسان آنها، در عصر ما، از این قماش می‌باشند.

ولی بر خلاف زعم این جماعت، عده‌ای از متفکران صدر مشروطه وجود داشتند که تحولات عصری و استفاده از آثار علوم طبیعی و انسانی را، نه تنها با آیین دینداری منافی نمی‌دانستند، بلکه آیین عقل‌گرای اسلام را در اصول، موافق تحولات زمان و بهره‌مندی از نتایج عقل تجربی، معرفی می‌کردند.

سیدعبدالرحمن کواکبی و محمد عبده در جهان عرب و میرزای نائینی از علمای نجف از یک سو، و حاج عبدالرحیم طالبوف تبریزی، از دیگر سو، این طیف از عالمان روشنفکر و روشنفکران دیندار را تشکیل می‌دادند.

هماهنگی، هم‌آی و تقارب اندیشه این اصلاح‌گران اجتماعی و نزدیکی و تقارب این متفکران را باید گامی مترقی در اندیشه اجتماعی جامعه تلقی کرد، گرچه ممکن است در عالم واقع، این گروه اندیشمندان چندان اطلاعی از یکدیگر نداشته باشند.

میرزا عبدالرحیم طالبوف

میرزا عبدالرحیم، در خانواده متوسط پیشه‌ور در محله سرخاب تبریز به دنیا آمد. پدرش استاد ابوطالب نجار بود. در شانزده سالگی به تفریس رفت و مقدمات دانش جدید را تحصیل کرد. زبان و ادبیات روسی را که کتب و اندیشه‌های جدید را منعکس می‌ساخت، فرا گرفت. در ضمن اهل کار و ابتکار اقتصادی نیز بود و در اثر مقاطعه‌کاری و فعالیت‌های تجاری و اقتصادی خصوصی، به مدارج بالای طبقه متوسط ارتقا یافت و تاجر موفق و مرفهی گردید.

به تدریج نزد رجال و دانشمندان روسیه به درستکاری و راست‌گفتاری شناخته شد. در ترخان شوره (داغستان) اقامت کرد و مورد احترام مسلمانان و خیراندیشان بود. به خانه‌اش، هم دانشمندان رفت و آمد می‌کردند و هم اُمرآ و اعیان و هم نیازمندان و مستمندان. [۱۱] وی یکی از نویسندگان فارسی است که ایرانیان را به تألیف رمان‌های علمی، تأثر، ترجمه علوم و

هنرهای زیبا و مکارم اخلاق به زبان ساده، آگاه ساخت و این امر روز به روز به اعتبار او نزد همگان افزود.

از آثار او: "کتاب احمد"، "سفینه طالبی"، "پندنامه قیصر"، "مسالك المحسنين"، "مسائل الحيات"، "فيزيك"، "تاريخ مختصر اسلام"، "نخبه سپهری" در احوال حضرت رسول، "ترجمه پندنامه مارکوس"، "هیأت جدیده"، از فلاماريون، "ايضاحات در خصوص آزادي"، و "سياست‌طالبی" را می‌توان شمرد.

طالبوف همه آثارش را از ۵۵ سالگی به بعد در بیست و چند سال بقیه عمرش نوشت. کتاب "مسالك المحسنين" او در آستانه پیروزی مشروطه در سال ۱۳۲۳هـ در قاهره چاپ شده که اندیشه‌های فلسفی و انتقادات اجتماعی او را در قالب گفتگوی فرضی میان دو مهندس، يك پزشك، و يك معلم شیمی، در بر می‌گیرد. در آن کتاب، فرهنگ و اندیشه اسلامی، با نوآوری‌هایی چون نظام وظیفه، اصلاح خط و ... جمع شده است.

به سال ۱۳۲۴ در تالیس کتاب "مسائل الحيات" او منتشر شد که در آن از طریق سه سمبل (عالم دینی موافق علم و اقتباس از غرب، عالم دینی مخالف اصلاحات و ترقیات و دانشمند متجدد علوم نو) اندیشه حقوق طبیعی در غرب و الگوی ترقی و تحولات ژاپن ستایش شده و در پایان کتاب، "قانون اساسی ژاپن برای آگاهی مردم، ترجمه گردیده است". [۱۲]

در مجموعه آثار، به خصوص در "مسالك المحسنين" است که به جامعه فرسوده و کهنه عهد قاجار انتقاد می‌کند و طرح نظام مشروطه‌گری و لزوم قانون را، علاج رسمی مشکلات جامعه ایران می‌داند.

انتشار کتاب طالبوف، آنچنان تأثیری در اندیشه‌ها گذاشت که تغییر و دگرگونی اجتماع را شتاب بخشید.

"نوشته‌های طالبوف و حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، در انقلاب ایران، همان اثر را داشته است که نوشته‌های منتسکیو و ژان ژاک روسو در انقلاب کبیر فرانسه". [۱۳]

طالبوف و دینداری

طالبوف که در اثر مطالعات علمی و اطلاعاتی که در زمینه اسلام و اصطلاحات عربی داشت، آن اندازه زبان عربی می‌دانست که عبارات و احادیثی را به جا بیاورد که فراوان آورده است؛ [۱۴] چنین آدمی هرگز علیه دین به ستیز برنمی‌خیزد و همواره آن را تأیید می‌کند و به سان يك عالم روشن‌بین، با خرافه‌زدایی و پالایش مذهب، جوهره دین را تبلیغ می‌کند.

"کتابهای آسمانی و اندرزهای پیامبران فقط تحصیل معاش و حفظ وجود است و هیچ اندرزگری، ما را به کاهلی و تنبلی، بی‌غیرتی و دست روی دست گذاشتن، نشستن و مثل حیوانات خوردن و خفتن رهنمویی نکرده است.

اگرملت ژاپن مثل اکثرملل بی‌غیرت آسیا، دست روی دست می‌گذاشت تاروسها درسواحل اقیانوس کبیر استقرار پذیرند، سزای کاهلی و سستی و کوری، جز بندگی و نفي ملیت آن نبود." [۱۵]

او انسان را موجودی متعالی می‌بیند که نباید با پستی‌ها خو بگیرد و انسانیت خود را لکه‌دارسازد:

"هر فرد ملت ایران باید بداند که او انسان است، یعنی قسمتی از روح خدا در اوست. نباید مباشر کاری بشود که در نزد علویت خود منفعل گردد." [۱۶]

طالبوف همواره از اصول و اساس مذاهب آسمانی سخن می‌گوید، گوهر همه ادیان الهی را یکی می‌داند، ولی شرایع را متناسب با مقتضیات "متغیر" می‌بیند. به ضرورت اجتهاد مستمر دینی و اصلاح و بازسازی اندیشه و نظامات مذهبی پا به پای پیشرفت دانش و یافته‌ها و تجارب روزگاران معتقد است و سعی دارد مسلمانان را قانع کند که مبدا به نام مقاومت در برابر "بدعت" و "تحریف" از اصلاح و تکمیل دین رخ بتابند:

"اساس همه مذاهب خداپرستی است... معرفت نفس، حفظ وجود، محبت نوع و مساوات تمامی خلقت.

شرایع آسمانی وقوانین زمینی فقط برای سهولت زندگانی بشروع شده... وقت است که ما قدری خدا و رسول را بشناسیم؛ یعنی احکام را بدانیم، بدعت و تحریف را از اصلاح و تکمیل، فرق بدهیم و معتقد باشیم که همه شرایع و قوانین برای هدایت بشر؛ یعنی ارائه صراط مستقیم زندگی نوع انسانی است نه برای تراشیدن صعوبت و تردید و اشکال و نادانی.

البته اصول شرایع به جای خود، محفوظند. اما هر دوره‌ای به مقتضیات زمانه تغییر می‌پذیرند. (گویا منظورش منطق اجتهاد است) آنچه در دوران خلفای عباسی به کار می‌رفت، در عصر ترقی از حیث انتفاع افتاده است." [۱۷]

از زبان زرتشت می‌گوید:

"اگر ناشرین ادیان، مبعوثین من هستند، پس همه حق گویند و طریقه واحده می‌پویند و اگر دیگران با عناوین مختلفه خدا می‌خواهند و خالق می‌جویند چون جز من خدای دیگر و خالق مکرر نیست، البته مقصود و مرجع توجه آنها، باز منم.

ای دیوجان: وحدت الله را ذرات کائنات گواه است، زیرا که موجودات مرکب از ذرات است و هر ذره‌ای فی حده هم واحد و هم حامل وحدت می‌باشد. پس ذره‌ای در کائنات نیست که منکر خود یا منکر وحدت من گردد و اگر منکری پیدا شد همان وجود او اقرار اوست." [۱۸]

بدین‌سان، طالبوف به مانند يك دانشمند مسلمان بر دیانت خود تأکید می‌ورزد و تحول اجتماعی را بر پایه اندیشه دینی در مطابقت با تحول زمان پی‌جویی می‌کند.

پي نوشت ها:

- [۱] . مهدي قلي خاني هدايت، طلوع مشروطيت، ص ۲۵، انتشارات جام، تهران، ۱۳۶۳.
- [۲] . همان، ص ۲۴.
- [۳] . همان، ص ۲۴ - ۲۳.
- [۴] . باقر مؤمني، مقدمه "مسالك المحسنين"، ص ۵۴، شركت سهامي كتابهاي جيبی، تهران، ۱۳۴۷.
- [۵] . فریدون آدمیت، اندیشه‌هاي طالبوف تبريزي، ص ۲۰، نشر دماوند، تهران، ۱۳۶۳.
- [۶] . طالبوف، مسالك المحسنين، ص ۶۵، چاپ اول، ۱۳۴۷.
- [۷] . به نقل شفاهي از يكي از شاگردان مرحوم آخوند: آيت الله حاج ميرزا عبدالله سرايي از تبريز.
- [۸] . شيخ آقا بزرگ نهراني، نعباء البشر في علماء القرن الثالث عشر، ج ۶، ص ۴۱۵، نشر مرتضي، قم، ۱۳۷۰.
- [۹] . نجف دريابندري، مقدمه كتاب "فلسفه روشن‌اندیشي"، ص ۲۸، انتشارات خوارزمي، تهران، ۱۳۷۲.
- [۱۰] . همان، ص ۱۴.
- [۱۱] . سيدمحمد مهدي جعفري، نهضت بيدارگري در جهان اسلام، ص ۲۴۵، شركت سهامي انتشار، تهران، ۱۳۶۲.
- [۱۲] . فریدون آدمیت، اندیشه‌هاي طالبوف، ص ۴.
- [۱۳] . دكتر محمداسماعيل رضواني، انقلاب مشروطيت ايران، ص ۴۸، كتابهاي جيبی، تهران، ۱۳۵۰.
- [۱۴] . آدمیت، ص ۲.
- [۱۵] . طالبوف، مسالك المحسنين، ص ۷۵.
- [۱۶] . طالبوف، آزادي و سياست، ص ۹۲.
- [۱۷] . طالبوف، مسالك المحسنين، ص ۴۲، به نقل از "اندیشه‌ها"، ص ۸۱.
- [۱۸] . همان، ص ۱۳۶.